

صاحب‌زاده

بابل نامه است نقل و تبیین خرب آویزه و تهاجمی

پنجشنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۴

تک شماره در همه جا ۴ ریال

سوم شماره مسلسل ۹۸



آ، گرده گرده گرده / دورش میگرده گرده!

بدا بگلستان پرید!

سوی صفاهان پرید!

خوب زد،

چوب زد،

شت

دید و بکس وانگفت!

نه ها

ن نکته که بیجانگفت!

شما میکند

ا میکند!

زاغچه



بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش
 ما که چون دل دشمنی داریم در آغوش خویش
 رفتیم باری از دل برداریم، باری بدل گذاشتیم و
 برگشتیم. دیدیم این عیدی همه راه افتاده اند ما هم دنبال
 آنها راه افتادیم؛ بوی کباب میآمد ولی اشتباه کرده بودیم
 خرداغ میکردند. هیچ فکر هم نکردیم که بهشت
 این داراها و نور چشمیها و آن طبقه ای که
 خودشانرا تاج سر این ملت و گل سرسبد این
 مردم میدانند درست جهنم مایقه چرکین ها
 و پا برهنه هاست. مازندران و کیلان کج تمام
 اشدنی ملاکین و سرزمین تفریح و تفرج دزدان دستکاه دولت
 و غاصبین خانه ملت و زندان سینه چاک و غارتگران بازار است.
 در این سرزمین سبز و خرم و بارور که رعیت
 بیچاره و بی خانمان میان فقر و فلاکت و تراخم و مالاریا
 و هزاران بیماریهای دیگر میولند، مشتی اشراف زادگان
 پوسیده و احق و جمعی تازه بدوران رسیدهای نو کیسه که
 چو چاپیدن و خوردن و خوابیدن حقی بگردن این ملت
 ندارند، موسم نوروز را بخوشی و غرمی میکندرانند.
 اتومبیلهای دولتی قشنگ و بانوان شیک و پیک و
 جلال و جبروت است که از جلو چشمان افسرده دهکدگان
 برهنه و کرسنه میکندرد و آتش کینه و انتقام را در دل
 خونین آنها تیزتر میکرداند. آنها با دیده عبرت حاصل
 دسترنج خود رامیبینند و به بیعدالتی این اجتماع و بیفکری
 این حکومتها که یکی را غرق ناز و نعمت میسازد و دیگری
 را محتاج یک پیراهن و یک لقمه نان مینماید، لعنت میفرستند،
 یعنی تنها کاری که از یک فرد مظلوم و بی یار و یاور در این
 محیط ظالم ساخته است!

بگذارید مثلی بیاورم. آخوندی صبح رو چمه بجمام
 رفت و غسل کرده و پاک و پاکیزه از حمام بیرون آمد. دم
 در حمام سگی بای آشیخ را لیسید. چون حوصله برگشتن
 بجمام و بقول آخوندها تظہیر انداشت چشم رویم گذاشت
 و فرمود «انشاء الله گریه است».

حالا ما بزر بچشم خود میبینیم که دیادوا سه بطرف
 آزادی و دموکراسی میرود ولی باز هم چشم رویم گذاشته
 و میگوئیم انشاء الله گریه است و چشم ما خطا میکند.
 جان بابا! اگر من تو بیل و رغبت با دنیا همقدم
 نشویم، دنیا زنجیری بگردن من و تو خواهد انداخت و با
 خود خواهد کشید.

ما نخواهیم توانست تا ابد در این رودخانه سر بیالا
 شنا کنیم، لابد یک روز جریان آب مارا بر میکرداند و با
 خود میبرد. ما که اینرا میدانیم چرا از پیش چاره در درانی-
 کنیم. چه خوب میفرماید سعدی:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پیر شد نشاید گذشتن به بیل

رئیس نیمه تمام!!!

رئیس غصبی، آسد مصندوق
 باز شدش توی کرسی خونهر رئیس

آدم یاد اون دزدا می افته
 بود دوتا دزدیه مالی دزدین
 تابودن اینا مشغول زدو خورد
 حالام تو مجلس از سرمنگی
 آسد صندوق طبای گوشه نشین
 توی دعوی رستم و سهراب
 زابلی توی نشئه مستی
 جای انگشت مداد توی دهنش
 آخه دادزد بازنگ و روی ازرق
 بیای سد صندوق احتساب کردین

بجون تو آ میرزا مصندق
 بخداننگه واسه دونه و کیل
 با هزار نق و نق و یالله
 نهنه خانی شله بز هم خوب
 هر خاله چادری یا هر بی بی
 اکه با اکثریت مطلق
 مکه این ماشین و هزار تومون
 میخام صدسال نباشه این ماشین
 شو فرش زود رلو بچرخونه

الغرض آ رئیس نیمه تموم
 چونکه رأی رئیسی تونسبیس
 باس بشینی تا نصفه تو ماشین
 جلسه هارو تا نصف اداره کنی
 قانونائی که میکنی امضا
 وقتی پیشخدمتی صدا کردی
 باس که نصفش بره پی فرمون
 باس توی جلسه از کمر تاسر

حالا یا اینارو بکن اجرا

یا زود استعفا تو بکن امضا

مهندس الشعراء

درد دل

بقیه از صفحه ۲
 چرا از حالا مثل بچه
 این تفاوت بزرگ زندگی بر
 هدی برای مالکیت زمین قائم
 امکان نمی بخشیم و او را بوط
 شنیدم پارسال مالکی د
 لایبی داشته است، دود از
 اسال این مالک با این بولهای
 چند و کیل بجاس خواهد
 گذراید و چه سقاها را باطل و
 بخدا او لین قدم او
 حقیقی بر انداختن این رق
 کردن آنست.

حالا هر چه میخواهید
 بر بخورد بخورد، من که خیر
 میزدم همان قانون املاک و
 همین اقدام آن دوره میداد
 که جز چند نفر بقیه مالکین
 آن زمینها را بدست آورده
 مرطبی با آنها میشد در عوض
 آنها بساختند و یک طبیب با
 آنها فرستادند ولی ماشاءالله
 جزیر کردن کیسه خود مقصود
 مجلس سیزدهم بجای بس داد
 آنها آن زمینها را میان رع
 ولتکی بزمن پیدا کند و هم
 بود و هم اینکه جلو تباها
 امکان میانند و میخواهند از
 کرد. ممکن هم بود که تا چند
 بگیرند و بصاحب ملک بدهند
 مرماه خود نماید.
 رونود خیر اندیش اینک

به دور و بر خود نظر انداز
 از حول حایم توی دیک افتاد
 مال بیش بر گردانیدند و در
 مالی کاشند که یک روز بش
 این قدم نفس مجلس
 ملکه داره اول است و تا کنو
 افتاده است ولی بدبختانه هیچ
 ایکاش بهینجا ختم می

هر دم از این باغ بری
 بازه تر از
 بتازگی شنیده میشود
 دوره دیکتاتوری میداند بخیر
 برودت علیه و در نتیجه
 املاک جنوب را که طرز بدس
 طال نبود از چک دولت بد
 کند. و برای موفقیت در این
 وجه الله می بانفوذ و قدرت
 کرده و آنها را در این قضیه دخ
 با تاجرو جمع کرده اند زیرا
 نظیر است.

بابا چاره ندارد جزا
 بطسهای دلسوز و این دولت
 بخر کند.

این بود فکری که د
 داشت و چراییکه غی بر غم
 بقول شاعر:

اگر بکسان قفس و باغ
 هم، جادداشت

!!!

س و کرنا و نقاره و بوق
 و نه تارای علاوه به بیس
 مدونم کیک کجا گفته
 زن مال با هم میچسبند
 سر رسید و مال رو برد
 بودن رونود بیار جنگی
 کرسی نشسته بود بکین
 ناغافل کرسی رو زد قاب
 ز این شاهکار و تردستی
 بود و میلر زیدش بدنش
 چرا رایای طبای مطلق
 بنده رو خراب کردین
 میگیره زین رئیس عق
 و نه رای این همه تفصیل
 شه او نم توی این ذکا
 جم کنه چل و نه چوب
 که رئیس بشه نسبی
 گشتی انوقتش داری حق
 دستت همیشه تویی چون
 یه رای همیشه بالا پائین
 اونکه پیشه یه دونه
 رس میگیری با آب حموم
 لیستی هستی نیم چهار رئیس
 شه اون نصف روی زمین
 نصفش رئیس اجاره کنی
 قط نصفشون بشه اجرا
 نصفشو جدا کردی
 س واسه نصف دیگه اون
 باقیقت باشه بیرون در
 مهندس الشعراء

درد دل باباشمل

بقیه از صفحه ۲
 چرا از حالا مثل بچه آدم قدمی برای برانداختن
 این تفاوت بزرگ زندگی بر نیندازیم؟ چرا مثل دنیای متدن
 برای مالکیت زمین قابل نمیشویم؟ چرا زمین به
 امکان نمیبخشیم و اورا بوطن خود علاقمند نمیسازیم؟
 شنیدم پارسل مالکی دو میلیون و دو بیست هزار تومان
 مایلی داشته است، دود از سرم بلند شد، فکر کردم که
 اسال این مالک با این بولهای مفت چه آشی خواهد فروخت،
 چند و کبل بیجاس خواهد فرستاد؟ چه قانونهایی خواهد
 گذرانید و چه حقها را باطل و چه باطلهارا حق خواهد کرد؟
بخدا اولین قدم برای آزادی و مشروطه
حقیقی بر انداختن این رقم مالکیت زمین و محدود
کردن آنست .
 حالا هر چه میخواهید بگوئید و بتریج قبای هر کسی
 بر بیخورد بخورد، من که خیال میکنم بدترین کار دوره
 سیزدهم میان قانون املاک و گذاری بود که بهضیها اورا
 بهترین اقدام آن دوره میدانند، زیرا من و تو بهتر میدانیم
 که جز چند نفر بقیه مالکین و بزرگ و یا اجداد آنها چگونه
 آن زمینها را بدست آورده بودند. باز در دوره رضاشاه
 هر طایف با آنها میشد در عوض یک مدرسه و یک خانه برای
 آنها میساختند و یک طبیب با چند تا قرص کهنه گنه برای معالجه
 آنها میفرستادند ولی ماشاءالله با بهای کهنه که از نو آمده اند
 جزیر کردن کیسه خود مقصودی ندارند. ترا خدا بهتر نبود که
 مجلس سیزدهم بجای بس دادن املاک شاه سابق صاحبان خیالی
 آنها آن زمینها را میان رعیت قسمت میکرد که هم رعیت
 دلبستگی بزمین پیدا کند و هم اساس و پایه آزادی گذاشته
 شود و هم اینکه جلو تباغات بهضیها که خودشان را دوست
 دنگان میانند و میخواهند از سادگی او استفاده کنند گرفته
 بود. ممکن هم بود که تا چند سال یک مبلغ جزئی از دهکدان
 بگیرند و بصاحب ملک بدهند که ببرد زهر مار کند و بسا
 مر مایه خود نماید.
 رونود خیر اندیش اینکار را نکردند و بدون اینکه
 به دور و بر خود نظر اندازند و وضع دنیارا در نظر بگیرند
 از حول سلیم توی دیک افتادند و ملک را بحال بیست
 سال پیش برگردانیدند و درست در محل های نامناسب تخم
 هالی کاشتنند که یک روز پشمائی و رنج بار خواهد آورد.
 این قدم نحس مجلس ما بود، دولت ما هم که خودش
 ملکه از هرجه اول است و تا کنون صد بار بخیمال تنسیم خالصجات
 اتاده است ولی بدبختانه هیچوقت نتوانسته است مرفق شود.
 ایکاش بیهیجا ختم میشد اما،
هر دم از این باغ ببری میرسد
ناره تر از نازه قری میرسد
 بازار کی شنیده میشود عدای که خود را از مظلومین
 دوره دیکتا توری میدانند بخیمال افتاده اند کلاه گله کشادی
 ببردوات علیه و در نتیجه سر ملت مرحومه بگذارند و
 املاک منوب را که طرز بدست آوردن آنها بهتر از املاک
 شمال نبود از چک دولت بدر آورند و بین خودشان قسمت
 کند. و برای موققت در این امر خیر از و جاهت و نفوذ
 و جاهله های بانفوذ و قدرت اعضای دولت قوی شوکت استفاده
 کرده و آنها را در این قضیه دخیل و سهم قرار داده و حکمیت را
 با آنها رجوع کرده اند زیرا پیشینیان گفته اند: **بیهمایه**
فطیر است.
 بابا چاره ندارد جز اینکه بگوید خدا خودش با این
 مجلسهای دلسوز و این دولتهای از خود گذشته عاقبت مارا
 بفر کند.
 این بود فکری که در مازندران بابارا برایشان می-
 داشت و جز اینکه غمی بر غمها افزوده شود طرفی نیست.
 بقول شاعر:
اژده یکسان قفس و باغ به مرغ دل ما
همه جاداشت سر خویش زیر پر خویش!
قربان شما: بابای شمل

از ما میپرسند

آی باباشمل! دستم بدومنت، باز
 سر گاو تو خمره گیر کرده است و باید تو
 که خود تو باباشمل محل میدونی سر گاوو
 از خمره در بیاری و مشکل مارو حل کنی.
 عرض کنم، میدونی که تو مالکیت ماعوض
 به قانون برای روز نومه ها هفت هشت تا
 قانون هست و درست و حسابی دست و پای
 روز نامه چیهارو گذاشته ان تو بوست کردی
 و اکه خدا نکرده دستتون از باشون خطا
 که کثون کشون میارندشون پیش قاضی
 و هزار جور بلا سرش میارن تا توبه کنه که
 تا آخر عمرش قلم بدست نگیره و حرف حق
 نزنه.
 اینو هم میدونی که بعضی از روز نومه-
 چیهای ما که بحساب مدیر مسئولان اصلانو
 ایرون نیستن و برای خودشون فرنگستون
 و عربتون و جابلقا و جالبلسا کوراوغلی
 میخونن. مثلا همین رفیق خودمون جاده نما
 حالا به ساله که در پاریس قبر سر باز
 گمنامو گل بارون میکنه و برای وزارت
 بیرونی مقاله: «دوره استراژ بورك» مینویسه.
 ماشاءالله هزار ماشاءالله خدا از هر طرف
 هم و اش ساخته، دو تا پسر داره مثل دسته
 گل و شاخ شمشاده. اوناهم اینجا نشسته ان
 روز نامه اشواداره میکنند حالا بیخام
 بدونم که اکه خدا نکرده، هفت قرآن در
 میون کوش شیطون کر، یه دغه زدو یه
 خطائی از روز نومه اونا سرزد و حکومت
 هم رو قوز افتاد که الا بلا باید کشید پای
 محاکمه هیچ جا هم که پسر را جای
 بدر نیگیرن، پدر هم که رفته یه جائی که
 مرغ هم نمیتونه اونجا پر بزنه. حالا بگو
 ببینم تکلیف چیه؟ کی را باید کشید پیش
 قاضی؟
دوست تو: زلفعلی کچل
باباشمل - آی زلفعلی کچل!
 مثل اینکه تازه ازده او مده ای و راه و چاهو
 خوب بلد نیستی و از این قانون مانون سر
 در نیاری و هنوز هم نمیدونی که قانون تو
 این ملکیت یه چیز کشدار یه هر وقت
 خواستن مثل گرز رستم سفت میشه و هر
 وقت نتخواستن مثل فرنی شل میشه،
 مقصود اینه که تائیت قضای و محکمه
 چه باشه.
 اولن بدون و آگاه باش که هیچوقت
 از نوچه های رفیقون جاده نما تصیری
 سر نمیزنه و بابا پیش از رفتن همه چیزو
 یادشون داده است.
 دومن اکه خدا نکرده زدویه شیر
 حلال خورده ای تو روز نومه اونا دسته-
 گلی باب داد، اونوقت میگردن میبینن
 دیوار کدوم روز نومه نویس از همه
 کوتا هتره یخه اونو میچسبن و میندازنش
 تو هوا میدونی. مکه روز نومه نویس تو
 این ملکیت تحطه که تو را وحشت برداشته؟
 اینکار هم هیچ مانع نداره بلکه بقول
 کرسی نشینا سابقه هم داره. یعنی به روز
 یه کوسفند ملای خدا بیامرز در رفت .
 ملا هرچه دودیدید نمیتونه بگیره بر کشت
 و او مده اون یکی کوسفند را که باطناب

خبرهای کشور

ترمیم
 خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که
 چون کرسی نشینان مخالف نان بیات یقین
 کرده اند که نمیتوانند اورا از رو ببرند و
 خودمش مرتضی قل بزرگ شده گود کرسی-
 خانه بوده و راه چاره را بلد است، لذا او
 را بخیمال ترمیم غایبینه انداخته اند که بدین
 وسیله هم موققت اورا متزلزل کنند و هم
 موقع مرفی همکاران تازه علم شنکه راه
 بیندازند.
 تصور میرود غایبینه نان بیات یواش
 یواش خود بخود تحلیل برود و آخر سر
 علی بماند و حوضش فعلا یکی در فلسطین
 است، داش نصل هم استفاده داده است و بیراه
 رعیت جو نه هم که بی سر پرست می باشد.
میهمانی
 خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که
 مش مرتضی قل برای تحکیم موققت خود
 هفته گذشته مهمانی مفصلی در شمشک ترتیب
 داد و از بعضی کرسی نشینان دعوت بعمل آمد
 و هشت رأس بوفلمون فدای تشبیت دولت
 گردید.
بنگاه حمل و نقل جدید
 برای کدک بحمل و نقل مسافر و
 مال التجاره مقرر شده است که از اتومبیلهای
 در مانکاهای سر گردان استفاده بعمل آید
 و تجربیاتی که تا کنون نموده اند نتیجه
 رضایت بخش داده است. حمل برنج در درشت
 و مسافر بین مرند و صوفیان بدون هیچ
 مانعی انجام گرفت. لیکن بناسفانه حمل
 مسافر بین ساوه و تهران مواجه با بدبیلگی
 امنیه ها گردید.
 امید است که مسافرین و تجار محترم
 این اتفاق غیر مترقبه را کان لم یکن پنداشته
 و همواره با ارجاع خدمات متصدیان
 در مانکاهای سر گردان را ممنون فرمایند.

کلمات طوال
 زنها همیشه بمطالب شوهر خود اعتراض
 میکنند ولی در همان حال اعتراض آنها را
 پذیرفته اند.
 هیچوقت خانمی با شوهرش خوش
 نمیگذراند، بلکه وقت میگذراند.
 وای از آن وقت که زنها بخوانند
 کاری را بکنند.
 گفته اند: «ظاهر دلیل باطن است»
 گویا بهمین جهت خانها متصل با سر خود
 در میروند.
 زنهائی که خود نمیتوانند جلب توجه
 کنند، سک جالب توجه همراه خود میبرند
 و یا لباسهای جالب توجه میپوشند.
 بسته بودنش گرفت بیاد کتک، گفتند
 ملا این بیچاره کوسفند چه تقصیر داره
 اون یکی در رفته. جواب داد نیدونین
 اکه این نانچیب هم باز بود از اون یکی
 ظالم بلاتندر میروید. حالام قضیه عین
 همین قضیه کوسفند ملا نصرالدینه و السلام.



دکتر قندی تیشه و تبر در نتیجه جدیت و فعالیت پدر بزرگوارش بابل دولت و ملت خیال مسافرت بینگی- دنیار داشت، لیکن پته روی آب افتاده و حدودان مانع این مسافرت میمنت آثار شده اند.

هفتاد توپ بارچه حریر از انبار تیشه و تبر به قیمت تقریبی یک کروور ریال مفقود شده و با به صرف ضروری وفوری رسیده است.

در قرضه فوق ثل همیشه کاسه کوزه سراعضای جزء شکسته و فقط سرایدار بدادگاه جلب شده است

بعضی ها بیخودی ادعا میکنند که روزیکشنبه عده برای تشکیل جلسه کافی نبود، بلکه آقایان برای انتخاب هیئت ریسه مشغول کلاه گذاشتن بسر یکدیگر بودند.

رستم زابلی و دکتر منگنه نقل مجلس شان کنفرانس سانفرانسیسکو و انتخاب دولت است کویا هر دو خودرا شایسته این مقام میدانند.

روز یکشنبه در گرسیخانه بین رستم زابلی و حکیم علی اکبر سیاستچی راجع بهمین موضوع مشاجره مختصری رخ داد ولی الحمدلله بخیر گذشت.

کرسی نشینان توده کمپانی روزهای اخیر زیاد داخل جریانات کرسی خانه بوده و بیشتر مشغول جمع و جور کردن گردانهای عقب نشینی کرده خود بودند و از این جهت سخت بکروند.

دولت علیه بدون مراجعه بروز نومه چپها چهار نفر از موافقین و مخالفین خود را روانه بنگی دنیا می نماید و بدین وسیله از موافقین قدر دانی کرده و مخالفین حق السکوت میدهد.

دولت چهار نفر بالا را نامایندگان مطبوعات مینماید.

اردوان اول و دوم هم هر دو سبیلشان آویزان است و از وضع مجلس انتقاد میکنند.

معلوم نیست عواید سرشار باشکاه صاحب منصبان بحساب عمومی بودجه دعوا خوانه می آید و با بحساب دیگر میرود.

یکی از روزنامه چی ها که دستش بدم کاری بند است در حدود یکصد تن کاغذ در بازار آزاد فروخته است، مبدأ حمل کاغذ هم معلوم و هم غیر معلوم است.

از یک صد و پنجاه هزار تومانی که از محل عطیه برای مرخصخانه یکی از شهرهای مهم شمال تخصیص داده شده بود هفتاد هزار تومانش را حیاط خریده اند. اشخاص بد لیت که بیخودی مو از ماست میکشند و مته بخششاش می گذارند حدس میزنند که خان حاکم ورئیس به نداری از این مبلغ فقط سی هزار تومان قورت داده اند.

روز سه شنبه که فرا کسیون نهاد اطاق تنفس جلسه تشکیل دادند و برای انتخاب رئیس رای گرفتند ۳ نفر بودند. رستم زابلی ۱۶- آ میر مصندوق ۲۱- عمود فاطمی ۱۰ و امیر تیمور گورکان ۲ رای داشتند.

فرا کسیون میهان روز سه شنبه سر انتخاب رئیس باز بدیگران حقه رازد.

توده کمپانی صبح سه شنبه خدمت آمیز مصندوق رسیده و بایشان قول دادند که باو رای خواهد داد.

دکتر صدقه هم فعالیت مختصری ابراز می داشت

بهانه کرسی نشینان!

شب عید فراش کرسی خانه جلوی یکی یکی کرسی نشینان را میکشید و از آنها مطالبه عیدی میکنند. کرسی نشینان که میخواهند طرف را دست بسر کنند هر کدام يك بهانه ای میآورند.

ملا عاریه - مسلمان عجات بکش! چی از جون من بیچاره میخواهی؟ بموسی قسم امروز سه روزه نه يك کره پارچه فروخته ام نه یکشاهی کاسبی کرده ام.

اردوان - امسال را بیخش اما اگه سال دیگه انشاءالله خودم و کیل و خاندانم وزیر باجگیر خونه بودم، می- سپارم عیدی مستخدمین جزء را فراموش نکنه.

سامری - خدا خانه شمس جلالی را خراب کنه که منو خانه خراب کرد و الا الان يك پنج هزاری نقره جلوت در می آمدم.

جمال لندهور - بگیر این يك جفت کشیده آبدار هم عیدی تو!

امین بنی فخر - من که از خودم چیزی ندارم. حاجی ننه جون هم که بمن پول نمیده. اگه داری سی شاهی پول اتوبوس بمن قرض بده که از اینجا ناخونه پیاده نرم.

خواجه نصیر الدین ساسانی - واله از روزیکه دفتر وکالت را باز کرده ام هنوز به نفر مشتری پیدا نشده که بیرونه احوالات چطوره! انشاءالله اگه سال دیگه مشتری حسابی بتورم خورد عیدی ترا هم حاضریم بدم.

هر شد هشتی - در کدام جهنم دره رسم است که جلوی يك نفر کرسی نشین محترم را بگیرند و از او عیدی بخوانند؟ خاک بر سرها اصلا بر نمیبندند!

ذات آبادی - من که به یکذرع زمین دارم نه يك سهم کارخانه، از مقلس مقلس نرم.

دکتر دل وقلوه - دست بدلم نکندار که من خودم دل دارم. دیگران عیدی بمن بدنند.

جسمی - آقای رئیس جلو اینرا نکندارید. من از امروز میخواهم مرتب باشم و عیدی بکسی ندم.

هذاعول جهرمی - ترا بخدا هرچی از سایر هفتاد هابم عیدی گرفتی بیا با هم قسمت کنیم.

سرتیق زاده - حیف که دیگه شیرینی فروشی ندارم و الا الان يك سیر آب نبات عیدی بهت میدادم.

شاه سلطان حسین صفوی - عیدی چیست؟ اینها سم باشی است!

شیخ جو بان - از جلویم رد میشی یا بعنوان عیدی با يك مشت دندان ترا هم مثل دندان آینه رستمی خرد و خیر کنم؟! و خودش هم با آمیز مصندوق رای داد.

از طرف دوستان نمش سه نفر در دو فرسخی رامسر و نمش پنج نفر دو نزدیکی تهران بعنوان عیدی بملت ایران داده شد.

محمد ابن سعد - اسلام مخالف همه چیز هستم حتی عیدی دادن بفرشها انقره میه - این چه رسم غلطی است از آدم عیدی میخواهند. خوبست دولت قانونی وضع کند که از این بید مردم مجبور باشند کلیه پولی را که می خواهند بعیدی بدهند بریزند توی صندوق خیریه و درش را قفل کنند و کلیدش را بسپارند دست من.

غیاب - آقا من چهارده سال حبس بوده ام و در این مدت بکلی عید و عیدی دادن را فراموش کرده ام.

دکتر کشا - خودت میدونی که من کلیه حقوقم را ب مردم بندر بهلوی حاتم بخشی کرده ام اگر بچه مچه مایت ناخوش هستند حاضریم بدون گرفتن حق و بیزیت يك نسخه مجانی برایشان بعنوان عیدی بنویسم.

مجدد مومیائی - در هیچ جای نظامنامه راجع بعیدی فراشها ذکر نشده است. و من در این قسمت بلا تکلیفم.

دکتر اجتهادی - والله کارسون های کافه شمشاد هرچی داشتیم و نداشتیم باسم عیدی گرفتند و حالا برای مناسبت موندنم مظل.

معبودی کبیر - امسال که گذشت اما انشاءالله دستور میدم از سال دیگه پنج شاهی بقیبت روزنامه اضافه کنن تا آنوقت سال دیگه شب عید بتو نمیک اسکانس صدتومانی جاوت در بیام.

معبودی صغیر - از خاندان داشم که گرفتی دیگه از جون من چی میخواهی؟! همتدل - عمو مکه نمیدونی حومه با و سلمونیا روشن نمیشه از مشتریهای جدیدشان عیدی بگیرن. آنوقت تو چطور روت میشه از من که يك هفته بیشتر نیست از خاک پاک شیراز بکرسی خونه آمدم عیدی بگیرم؟

رستم زابلی - حاجی ربابه کم بود دستنی بسر و گوشون کشید. حالا تو هم خیال داری ماروسر کیسه کنی.

دکتر صدقه - بیا این چند نظره اشک را هم بعنوان عیدی نثار تو میکنم.

نمک معدنی - بالاخره اینکه رسش نشده. بالاخره اگه مستخدم حقوق بگیرم پس بالاخره چرا عیدی تقاضا میکنه. بالاخره برو من بتو عیدی نمیدم.

سید نهنا - عیدبات مانند هفتاد در گذر است و فقط اراده ملی جاویدان است. من حاضریم بعنوان عیدی حلقه ای بگردن تو اندازم.

چپ اسفندیار - بیا بگیرد داش این بیست تومن عیدی تو، برو این شب عیدی خوش باش.

۱ - روز نومه خون شماره سوم مجله آئین دانشجویان حاوی مطالب خواندنی و باچند عکس دیدنی در ۷۲ صفحه بیهای ۱۰۰ ریال در کتابفروشی های این سیتا، میبایست. پیاده روز، و لوازم التحریر فروشی پیرایه خیابان شاهرضا بفروش میرسد.

چگونه باورم شد

جواب هفدهم

اگرچه قاعدتاً مرگ و اقتراح دوستانه شرک برای رعایت حال دوست آنها بشود و نمیشود یا اش هفتی خود را برخ مردم بکش و نابراین شرکت کردن خود را همتلا شباهت پیدا خواهد که در فلان خانه آتش نند و مشاهده نمود خودش را و اما اینخبر راست باشد تصور نمیکنم منگری داشته بر طبق موازین آئین دوست به تنها دل دوستان ادیب و غیر معروف را هم مفت و مشهور با آب حمام دوست با اینکار سلامتی مز یک قلم از دادن حق و بیزیت تجزیه هاراحت شده بفتوای تاریکی نگاه داشته ام. آنقدر ادامه و توسعه دهم سیاستداران، امرا، رؤسا، تجار، بانکدارها، سمسازها، و هافکارهای شغلی خود را با این سیاست مدبرانه نه خواهم شد بلکه غیر مستقیم بود! بالله التوفیق و علیه السلام در اوایل جوانی چو داشتم و ظرافت و بلذله گویی موریس بلان برداختم و آردا بدرستکاران زهخت و بدآ که بخته تر شدم تصمیم شادخار نکردم و ذوق واست حقیقی تر بکار اندازم. سرگذر ترجمه نمودم و کتابهای خوب نوشتم تا کاره ادبی نشر جز داده باشم!

در شوخی و ظرافت بد با لطف محضر آمیخته ام چون رعایت میکنم و کارم روی باوقفت قرین میباشم از این خواهم که دل از حیات برگیرم این عمر قصیر سست بنیان ر نشتر شد همه تعجب کرد ۴۰ هجری کسر دارم که بخیا ایا ولی محرمانه باید دان جوانی یعنی تقریباً سی سال قبل ازاده بودم سرهم کرده ام و ده سال بکرتیه آنرا مجدداً سیاه شعرا خط نزنند! سیاه است و چون باشا کرده از در باها کمک میکنم، بمن علاقه د تاکنون کسی از اسرار جوان من سی سال پیش مترجم بهل پنجاه ساله مرا معلم خود که ملاحظه میفرماید هنوز دا جوانان نسل معاصر اشتباه می

چگونه باورم شد که شاعر یا نویسنده هستم

جواب هفدهم از اوسانصل فلسفه باف

اگرچه قاعدتاً من دیگر نباید در این مسابقه ادبی و افتخار دوستانه شرکت کنم زیرا من اصولاً این ستون را برای رعایت حال دوستانی که دلشان میخواهد ترفی از آنها بشود و نمیشود یا اشخاصی که ما باند اطلاعات سطحی با همی خود را برخ مردم بکشند و فرصتی گیر نیآورند - باز کرده ام و بنابراین شرکت کردن خود من در این مسابقه بحکایت معروف هسلا شباهت پیدا خواهد کرد که : وقتی دروغی جعل نمود که در فلان خانه آتش نذری بخته اند چون استقبال مردم را مشاهده نمود خودش نیز دنبال جمعیت راه افتاد که نکند واقفا اینخبر راست باشد و از قافله عقب ماند در هر صورت تصور نمیکند منکری داشته باشد که من شرایط رفاقت را بر طبق موازین «آئین دوست یابی» کاملاً بجا آورده ام . نه تنها دل دوستان ادیب بلکه دل یکمده از پزشکان معروف و غیره معروف را هم مفت و مجانی بدست آورده باصطلاح مشهور «با آب حمام دوست گرفته ام»!

با اینکار سلامتی مزاج خود را تا آخر عمر بیمه نموده یک فلم ازدادن حق ویزیت ، عیادت ، تجزیه خون و سایر - تجزیه هاراحت شده بفتوای شاعر مال اندیش چراغرا از بهر تاریکی نگاهداشته ام . خیال دارم این شیوه مرضیه را آنگه ادامه و توسعه دهم که تمام صنوف مختلف از قبیل سیاستدانان ، امرا ، رؤسا ، معلمان ، مهندسی ، ارباب عیالم ، تجار ، بانکدارها ، سمسارها ، رمالها و سبزی فروشها نیز رموز و شاهکارهای شغلی خود را بی پرده افشا و چاپ نمایند ! البته با این سیاست مدبرانه نه تنها سربیکسال خودم و جبهه المله خواهم شد بلکه غیر مستقیم کمکی هم بنامه باباشمل خواهم نمود ! بالله التوفیق و علیه التکلان .

در اوایل جوانی چون در زبان خارجه قریحه خاصی داشتم و ظرافت و بذله گوئی در نهادم مخمر بود بترجمه آثار مورس بلان پرداختم و آرسن لوپن دزد جنتمن و ظریف را بدرستکاران زمخت و بیدوق ایرانی شناساندم ، اما بعد که بخته تر شدم تصمیم گرفتم دیگر کرد دروغ - شاعران نکرده و ذوق و استعداد خود را در امور لازمه و حقیقی تر بکار اندازم . سرگذشت و رتر و انقلاب روسیه را ترجمه نمودم و کتابهای خوب و مفیدی هم در تاریخ و جغرافی نوشتم تا کفار ادبی نشر جزوات «توده طلا ، ۸۱۳» را داده باشم !

در شوخی و ظرافت و بدولائی دارم و حسن منظر را با لطف محض آمیخته ام چون در زندگی همیشه نظم و ترتیب را رعایت میکنم و کارم روی حساب و نقشه معین است اغلب باوقفت قرین میباشم از این لحاظ وقتی شعر منحصراً بفرم : خواهم که دل از حیات برگیرم زی کشور نیستی سفر گیرم این عمر قصیر سست بنیان را مردی کنم و قصیرتر گیرم منتشر شد همه تعجب کردند که من از وسایل آسایش و آسایشی کسر دارم که بخيال این مردانگی خطرناک افتاده ام!

ولی محرمانه باید دانست که این شعر را در اوایل جوانی یعنی تقریباً سی سال قبل که گیر طلبکار مسیح خداشناس (نانه بودم سرهم کرده ام و چون اتفاقاً شعر بدی نیست هر ده سال یکمرتبه آنرا مجدداً انتشار میدهم تا اسم را از سیاهه شعرا خط نزنند ! سیاست استادیم خیلی استادانه است و چون باشا کرده از در بگانهگی در میسایم و گاهی با آنها کمک میکنم ، بمن علاقه دوستانه ای ابراز میدارند . تاکنون کسی از اسرار جوان ماندن من سردر نیآورده است !

من سی سال پیش مترجم زبردستی بوده ام و مردان جوان پنجاه ساله مرا معلم خود بخاطر میاوردند لکن بطوری که ملاحظه میفرمایید هنوز دارای آب و رنگ جوانی بوده و با جوانان نسل معاصر اشتباه میشوم !

آنگهی مهم

چون از دوره دموکراسی وطنی بیش از چند ماه باقی نیست و با خانمه جنک و وضعیت نفرت انگیز فعلی کرسیخانه مبارکه و حالت رقت آور و لرزان و ناتوان دولت علیه تصور میروود بزودی بساط آزادی ظاهری هم برچیده شود ، لذا بعموم بیماران و مبتلایان بامراض جهاز هاضمه و درونی و بیرونی و عفونی و سل و استخوان درد و سرطان و بواسیر و نواسیر و غیره یادآوری مینمایم که از آخرین فرصت استفاده نموده و هر چه زودتر دعوت حق را لبیک اجابت گویند و نام نامی خودشان را در عداد شهدای آزادی ثبت فرمایند . زیرا بدیهی است که طبق معمول مملکتی هر کس بهر مرض در یکی از ادوار مشروطیت فوت کند طبیباً اسمش جزو شهدای آزادی محسوب و پس از مرگ مورد قدر دانی واقع خواهد گردید .

و اشخاص بدننامی که مایل باشند در آخر عمر به نیکنامی بپیرند و ملت ایران دزدبها و ظلمهای آنان را فراموش و اولادشان را مورد تفقد قرار دهد ممکن است از حالا در زندان قصر حیره ای برای خود سفارش دهند .

خلل پذیر بود نوجوانی همه کس

بجز وجود شریفم که خالی از خلل است باظرافت و سلیقه تمام در روی تخته سیاه نقشه جغرافی میکشم و این نقشه کشی منحصر بکلاس درس نیست بلکه در تمام کار هامخصوصاً روزنامه نویسی صاحب نقشه و اسلوب معین میباشم و هرطور باشد دل همه طبقات را بدست میآورم ؛ بطوریکه فوفا اشاره شد شعرهم میگویم ولی شاعری بر ریختن من نیاید زیرا اولین درس شعر و شاعری بی نظمی و بی قیدی ، گیتی و حواس برتی است نه گرفتار بود هر که فغانی دارد ناله مرغ گرفتار نشانی دارد و من چون واجد شرایط نیستم و دانشگاه شوریدگی را تمام نکرده ام اگر احیاناً در این فن شریف رون نشدم حتماً تجدیدی خواهم شد !

اینک بعنوان نمونه چند شعری که در دست اقدام دارم برای شما می نگارم :
گفتم که دل از حیات برگیرم
از حال گذشتگان خبر گیرم
اما جو جوان و نازنین بودم
گفتم که ز عمر بهره برگیرم
داداز فلک ستیزه جو خواهم
جام از کف یار سیبیر گیرم
تاباز رهم ز خرچ شیرینی
هر عید به پهلوی سفر گیرم
هر چند هوای شاعری دارم
اولی است که حرفه دگر گیرم

اوسانصل فلسفه باف

روزنامه ها

اطلاعات هفتگی شماره (۱۴۷)
هر سال که نوروز دو شنبه باشد بایدزنها گوش شوهرانشان را گاز بگیرند
بابا شمل - پس معلوم میشود امسال از والده بچه ها عیدی خوبی گرفته ای .

شیطان هم از دست مادر زن فرار کرد
بابا شمل - چرا همش با تو کفش مادر زن بیچاره می کنی یک دفعه هم محض رضای خدا سر بسر مادر شوهر بگذارید .

مردیکه در مجلس ختم خود حاضر میشود :

بابا شمل - مرحومی را میشناختم که در مجلس ختم همه حاضر میشد اما نمیدانم در مجلس ختم خودش هم حاضر شده است یا نه !

زندگی (شماره ۸۹)

زندگی اسباب میخواهد و اسباب با پس انداز تهیه میشود .
باباشمل - خوشا بحالت که با پس انداز اسباب زندگی را فراهم ساخته ای و روزنامه زندگی را علم کرده ای .

رهبر (شماره ۵۲۲)

علم غارتگری ، حبس و کشتار دو میانه هم بلند شده است ؟
باباشمل - مگر در میانه هم حکومت نظامی با گذاشته است ؟

من از اصفهان خونین می آیم
باباشمل - لابد گزهائی را هم که سوقاتی آورده ای سرخ رنگند !
فرمان (شماره ۵۰۰)
بیات ساقط میشود .

باباشمل - ولی کله سرکار در قضایای اصفهان میشکند و عکست را با آن حال توی روزنامهها میندازی .
رعدا امروز (شماره ۳۹)
اینجا منطقه قطبی است یا یکی از جاده های شوسه ایران

بابا شمل - اول جاده شوسه بوده . بعداً که عراده ملی از رویش رد شده تبدیل بمنطقه قطبی گردیده است .

خاورزمین (شماره ۱۲۵)
دادگاه عالی کی و چگونه تشکیل میشود .

بابا شمل - همقطار آرزو فقط بر جوانان عیب نیست .

تهران مصور (شماره ۹۸)
من میخواهم در ایران بمانم .

بابا شمل - باز کلی بجمالتو که میخواهی در ایران بمانی و مثل بعضی ها هوس رفتن بینگی دنیا و ارض موعود بسرت نزده است .

باختر (شماره ۵۰۴)
سال نو و امیدواریهای ما

بابا شمل - ما که از روز اول امیدواری نداشتیم اما با رفتن میلیمبا امیدواری های شما را هم دیگر چه عرض کنم .

محمد ابن سعد - اصلاح
فرمیه - این چه رسم غلطی است
عیدی میخواهند . خوبست دولت
وضع کند که از این بید مردم
باشند کلیه پولی را که
عیدی بدهند بریزند توی صندوق
درش را قفل کنند و کلیدش را
دست من ،
آقا من چهارده سال
در این مدت بکلی عید و عیدی
فراموش کرده ام .
گفتار کشا - خودت میدونی که
حقوقم را ب مردم بندر پهلوی
نی کرده ام اگر بچه میچه هایت
هستند حاضرم بدون گرفتن حق
ک نسخه مجانی برایشان بنویسم .
دمو میانی - در هیچ جای
راجع بعیدی فراشها ذکر شده
من در این قسمت بلا تکلیفم .
مراجعه ای - والله کارسون
شمشاد هرچی داشتم و نداشتم
ی گرفتند و حالا برای مندر
مطل .
ودی کبیر - امسال که گذشت
الله دستور میدم از سال دیگر
بقیعت روزنامه اضافه کنن تا
در یک شب عید بتونم یک اسکناس
جاوت در بیام .
ودی صغیر - از خاندان داشم
ی دیگه از جون من چی
ی ؟
سل - عمو مکه نمیدونی جو میها
روشون نمیشه از مشتریهای
عیدی بگیرن . آوقت تو بطور
از من که یک هفته بیشتر نیست
ک شیراز بکرمی خونه آدمم
ری ؟
م زابلی - حاجی ربابه کم بود
و گوشون کشید . حالا تو
اری ماروسر کیسه کنی .
ر صدقه - بیا این چند قطره
م بعنوان عیدی نثار تو میکنم .
معدنی - بالاخره اینکه ریش
خره اکه مستخدم حقوق میگیره
چرا عیدی تقاضا میکنه . بالاخره
و عیدی نمیدم .
نغانا - عیدیات مانند عنفات
ست و فقط اراده ملی جاویدان
مضرم بعنوان عیدی حلقه ای
ر اندازم .
اسفندیار - بیا بگیرد داش
ومن عیدی تو ، برو این شب
باش .
۱ - روزنامه خون
م مجله آئین دانشجویان
مطالب خواندنی و باجنبه
ی در ۷۲ صفحه بیهای . ارباب
شی های ابن سینا ، میدانیست
و لوازم التحریر فروش پیرایه
رضا بفروش میرسد .

سکو
انسيسكو
تاب سانفرانسيسكو
مين كه هي بينند
تاب سانفرانسيسكو
سختي
آداب سانفرانسيسكو
تعريف
زر تاب سانفرانسيسكو
ي قديم
تاب سانفرانسيسكو
شوند بزور
حباب سانفرانسيسكو
برسان
حباب سانفرانسيسكو
داريست
ندابواب سانفرانسيسكو
ر نيت پاك
سباب سانفرانسيسكو
ا برام سرپا
پكر
ز پوكر هيچ ندارند هنر
ار
همراه بتي افسونگر
د
كي در عوض كمت دو سر
د
ز اين رنگ نبردند ضرر
ن
پوكر تاسحر و روز پكر
شيخ سرنا

كه سوابق منتهی در بر با
د ، برای توسعه سازمان خود
جدید از هر قبیل بطور روز بروز
ول سهمی از آن نیز بنوان
کس مخداف و رونوشت سجل
دفتر بنگاه در میدان بهارستان
« واقعه علم گنی »

جدول باباشمل

اشخاصیکه جدول زیر را حل کنند
ممکن است بسمت نماینده ایران بکنفرانس
مانفرانسيسكو فرستاده شوند انشاء الله
تعالی .

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
*									
*									
*									
*									
*									
*									
*									
*									
*									

انقی

۱- یکی از نمایندگان ایران دو
مانفرانسيسكو ۲- رلیق عبا- ناگاه ۳-
وادونه زلف اسب- از يك پدر و مادر
لیست ۴- عربی- خودش در قاهره میچرد
وزادهاش از رشت سردر آورده است ۵-
یکی دیگر از نمایندگان ایران در
مانفرانسيسكو- اگر شاعرانه ۶- منافقانه
هر کلاه برادعا میکند اوست- هر شرکتی
باید از آن داشته باشد ۷- همایون آن
دروازت بیرونی لیدیه است- سری پایش
اضافه کن و در سر بازخانه بجوی- چیزی
که چراغ های تهران ندارد ۸- از این ور
آنها میدهند و از آنور میخورند- کرسی
لشین رفته و برگشته- مکافات ۹- هوهر-
نایینا ۱۰- خلخالیاها او را بکرسبخانه
فرستاده اند- در جلسه این رقمی بیشتر
به بدبکر حمله میکنند و فحش میدهند.

شهودی

۱- حالش امروزها خراب و آفتاب
معرض بر لب بام است - بعضیها آنرا
لزدگاه مینامند ۲- تکرار یکی از حروف
الباء- وحشی نیست ۳- اینهم یکی از

آگهی مناقصه

شهرداری تهران طبق معمول خرید
یکصد هزار اصله دسته بیل کهنه را بمنظور
درخت کاری و نشانیدن در اطراف خیابان
های پایتخت بمنافصه میکندارد . دسته
بیلهای ناهبرده باید بقدر کافی نرم و قابل
اکل اسپس و الاغها بوده و درست در
محل های کشت پارسالی و پیرارسالی و پس
پیرارسالی تحویل داده شوند .

شهرداری تهران

نمایندگان ایران در سانفرانسيسكو است-
تردید ۴- مال کوچه فرنگی معروفست-
از آنطرف تکیه کلام مرشد هشتی است-
مریض آنرا لازم دارد ۵- معمولاً آنرا
قبل از رژه می بینند- چپ ۶- مادر- هم
صدای بم دارد و هم از بم است ۷- باز هم
یکی از نمایندگان ایران در سانفرانسيسكو
۸- کو باخروش اضافه کن و اگر سر گرفت
بنج نفر با آنجا بفرست ۹- از آنطرف
کرسی نشین سرگردانی است که تاکنون
معتبر نام او نگذشته است- هم تنهاش هست
و هم همراه پلنگش ۱۰- هووی باباشمل
در کرسبخانه.

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
صاحب امتیاز و مدیر مسئول رضا کنجی
محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه
ظهیرالاسلام تلفن: ۵۲-۸۶
مقالات وارده مسترد نمیشود . اداره در
درج و حک و اصلاح مقالات آزاد است .
بهای لوایح خصوصی و آکپها بپا
دفتر اداره است.

بهای اشتراك

یکساله: ۲۰۰ ریال
ششماهه: ۱۰۰ ریال
وجه اشتراك قبلا دریافت میشود
تک شماره در همه جا ۴ ریال
بهای تک شماره یکروز بحد از انتشار
دو مقابل خواهد بود .

- بچه مکه دیوونه شدی؟!
عوض اینکه بشینی کارتو بکنی
دیوارو خط خطی میکنی!
- نه باباجون هرچی فکر
کردم ببینم این چندساله چند
تا کابینه عوض شده حسابش
از دستم در رفت، حالا به یوار
خط میکشم که بحد بشمارم

آرزو- از ۱۵ فروردین
ماه روزنامه آرزو و بخیابان
اکباتان جنب شرکت تلفن
انتقال خواهد یافت .



بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ دو هفته قبل	نرخ فعلی
شرکت نان بیات	۱۰۰	۲۳	۳۰
شرکت کار	۱۰۰	۴	۴
شرکت لاهیجان	۱۰۰	۱۷	۱۷
توده کبانی	۱۰۰	۳۷	۳۵
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۳۴	۳۶
بنگاه کاربایی هشتی	۱۰۰	۴۱	۴۰
شرکت بانوان	۱۰۰	۸۵	۸۶
اتحادیه توپاز	۱۰۰	۲	۴
شرکت ایران	۱۰۰	۳	۳

هر چند بازار مکاره بهارستان مدت دو هفته تعطیل بود
لیکن دلایها و یادوها از فعالیت نیفتاده بودند.
نان بیات که بوی حلواش بلند شده بود از تعطیل-
بازار مکاره و انتخاب هیئت مدیره استفاده کرده و وضعیت خود
را کمی بهبودی بخشید، لیکن امیدی بدوام آن باقی نیست
مگر اینکه اعتبارات جدیدی نشان دهد. نان بیات هنوز موفق
بجمع آوری جنس جور صادراتی باب آمریکا باباب-ان-
فرانسيسكو نشده است بعضی از کالاها که تصور میرفت مناسب
باشد وازده شد .

شرکت تضامنی ضیاء کارخانه شعر باقی باز کرده است
ولی محصول این کارخانه ها هم خریدار ندارد و تصور میرود
مانند کارخانه کلاه سازی شرکت که ورشکست شد، بساطش-
برچیده شود در عین حال شرکت تضامنی وضعیتش را کمی
بهبودی بخشیده است . توده کبانی تنزل نمود، رؤسای کبانی
مشغول تفرج بودند . ضمناً بعضی از نمایندگان کبانی در یکی
از شهرهای صنعتی دست باقدماتی زدند که بسپام شرکت
لطفاً فوق العاده وارد آورد .

برادران - سوسیالیست مشغول روبروسی و دبه و باز دبه
بودند . کاربایی هشتی کمی تنزل نمود . کیف شرکت بانوان
گوک بود و آخرین اقدام شرکت که گره زدن سبزه بود با
موفقیت کامل انجام یافت . اتحادیه توپاز وضعیتش بهتر است .
شرکت ایران منتظر است که در سال نو شفق اقبالش بدمه
و روزنامه شرکت را لااقل کارمندان شرکت بخوانند . رئیس
شرکت کار برای سازمان اقتصادی ناز میکند . تجارتخانه رستم
زابلی که داخل فعالیت شده بود زه زده . فعلاً رئیس شرکت
برومور میخورد و تیول دم میکند و سبیلها آویزان است .

حساب باباشمل

پژای نر آموزان سیاست

چهار عمل اصلی

معادلات رئیسه

$۱۰۱:۲ = ۵۰:۵ = ۱۰۵ = ۴۹$
 $۴۹ - ۲ = ۴۷$
 $۴۸ = ۴۷ + ۱$
 ۴۸ بزرگتر است از ۴۷
 نتیجه : چون ۴۷ کوچکتر است از ۴۸ پس میز معصندوق
 رئیس است .

گزارشی شرکت باباشمل
شرکت سهامی چاپ و نشر
۰۲۶۱۴

چاپخانه وزارت کشاورزی

برای لچه ها

الله گرییم ، هف تقریم
 یه نون داریم ، کی بخوریم؟
 روز بخوریم ، شب نداریم
 شب بخوریم ، روز نداریم

 ما هیئت اقتصادی
 که حالا با بود و بادی
 مشغول سازمان شدیم
 کارده این و آن شدیم ،
 مردمی دست و دل باکیم
ارث خورداش میایسپا کیم
هر ترض قل مباشرش
 وقتیکه کرد شرو ورش
 هیچیکه بستش چونه اش
 ماره ول داد توخونه اش
 گفتش این پیر هفتو
 که بودش واسه من هوو
 چونکه کوره اجاق او
 پیر ارثش به هوو
 هشم غیر از شمایا
 هیچکس ندارم بچه ها
 نوم رنش جنس و نقد
 مال شماس ، عدد ، عدد
 بشینین با برادری
 کین می کاره به وری
 ای جونمی همت کین
هر چی داره قسمت کین

 گلشانی کردش دم علم
 گفتش که صاف من به قلم
 از مال ارث نمی خورم
 مگه که من جلبورم
 میرم تفنگچی می شوم
 کارد نشد ، قیچی می شوم
چاشوداش بارام دارام
 اونم با ناز خرام خرام
 گفتش چوارت دکتره
 دلیم ازش خیلی پره
 دستش بن خیالی لال
 به حکم رب ذوالجلال

 خلاصه نیش دکتره
 اون کج انجام مفتخورو
 واسه تست کردش
 کشون کشون آور دندش
مر ترض قل همچو آشپزا
 شنگول و خوش از ماهضی
 واساده بود کنار میز
 دندش به دونه کارد تیز
 پیش بندی بسته بود کمر
 نعو انداخته بود دمر
 با یه کهی چون و چرا
 قسمتش کرد میون ما

 فر فره هو فر فری
 زد بشکن و دادش قری
 کفت من رئیس هیئت
 میله رزه شیر از هیئتم

اگر میدونین حال من
 کله ش دوسته مال من
 بعضی که قبول شدش
 فر فره زود شنگول شدش
 باون رسید چون کله اش
 دستی کشید بگله اش
 گفت حالا که رئیس شدم
 صاحب باد و فیس شدم
 دستور میدم اطمنسو
بخاریشو کنن الو

 سجاده که چندی بلاس
 بودش ، افتاد بش دست راس
 چونکه بودش چندی فنش (۱)
 کردن اینجا معاوش
 بهر که به چیزی ماسید
 به رام دارام دلش رسید
 چون داشتش دلبری از او
 بقدر به زن از هوو
 بهیست اون دادن دلش
 که تاخنگ بشه دلش
 واسه بارو منقل قبیل
 قبیلشو چون دسته گل
 کنار گذاشتن پیش او
عطر و گلاب بریش او

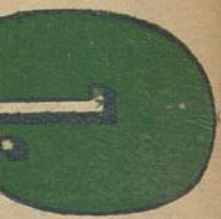
 باون کوتوله کو کومه
 رسیدش حق الحکومه
 این تیشه و تبر چیه
 نمیدونست که اون چیه
 گاهی نشون می داد به من
 گاهی میذاشتش تو دهن
 میگفت چه چیز خوبیه
 افسوس نمیدونم چیه
 هیبرمش خونه یه راس
 واس لچه م اون سیل دو گلاس
 همچون میکرد ، همچین میکرد
 بالاش میکرد بائین میکرد
 وقتی بش گفتن که چیه
 دستش نزن که اهیه
 وارفت مثال شیر برنج
 او چه ش آو بز وون شدسه انج
 آش و لاش چون حلیم شدش
 کوفتش زهین و جیم شدش

 این بی نوای بی قرار
 بعد ازده بیس ماه انتظار
 میخواست از ارث داش میلیس
 بلکه کند به لفت و لبس
 بش از شانس کو کومه اش
افتاد حق الحکومه اش

 باس گفت به این قرب سیا
 بسه دیگه رو کار نیا
 ای قاتل مهندسا
 بشین و کشتو بسا
 مهندس الشعراء
 (بمنردک شده) fu.ish

همه میرقصند

عروس غنچه به باد بهار میرقص
 بنفشه بر طرف جو بیار میرقص
 بساز بلبل دستان سرای غوغا گر
 شکوفه بر زیر شاخسار میرقص
 چو گل به باد صبادر چمن برقص آمد
 شکفت نیست اگر گلزار میرقص
 چو فصل وجد و سماع است و دور عیش و نشاط
 عجب نباشد اگر روزگار میرقص
 بویژه مملکت مستعد ما که مدام
 ز حادثات جهان بیقرار میرقص
 برای آنکه دل دوستان بدست آره
 کیه از پمین و گهی از یسار میرقص
 ز فرط زنده دلی ملتی کهن ناچار
 بساز دولت نا پایدار میرقص
 چنانکه دولت ناپایدار هم امروز
 بیانگ مجلس بی اعتبار میرقص
 چنانکه مجلس بی اعتبار هم دایم
 بساز چند نفر کهنه کار میرقص
 محیط کشور ماصحن خیمه شب باز نیست
 عجیب نیست که دیوانه وار میرقص
 همان بتی که بود قبله گاه خاص عوام
 عروسکی است که بی اختیار میرقص
 همان یلی که بود قهرمان آرادی
 چو نیک در نگر با مهار میرقص
 بود بدیده من قهرمان خوشرقصی
 که با کرشمه ابروی یار میرقص
 درون صحنه نماید هنر نمائیا
 کنون ز مصلحت ار بر کنار میرقص
 برای آنکه نگرده سمر بر قاصی
 گهی نهان و گهی آشکار میرقص
 اگر که نقش بزرگان عوض شود زاینر وست
 که رشته در کف سر رشته دار میرقص
 چو دوره دوره رقص است و فصل فصل سماع
 خوشا بتی که باهنک تار میرقص
 شیخ سرنا



سال سوم شماره مسلسل ۹۹

